

<p>دشکشم، کلیر نام مردی دشکمی، کبھی پادا شد و دہن میں دمشکم، کلیر نام مردی دشکمی، دن فکر کے شکما بافتح پادا ش داؤ اور ادھیۃ الحدیف اندھیں علیہ و سلم لمحجّم فنا کا شکمیو دشکل، پسپیدی بنا گوش دراہ گردید کار پوشیده شد + دشکل و فیہ غایکل من آئندہ اسے شبیہ۔ العتب سید الکور یا بر سیدن ای لقطعی آخر، دشکمی شکما دشکل، صورت و کرانہ دینت در آمد + دشکل الذاکہ پے بند و مکیمها گزید اور + دشکل در اہ در و می دسوی دخو و تیکاہ بست پسے سورسا دشکل بنا گشت و پستابین دشکله، ہمدری مرافت کردن فصل بالشکمیت وس، شکمی شکما بمرکز گرست</p>	<p>مشکل ها عرب و لقاہ حروف + سر دناب اسے خود کر دشکل آنرا دشکله شکل + صورت کرد آنرا شارع نام برآمد اشد جمع شکل + پیش سر داد خضر بانت زن حسپ دشکل امداد کے از شکله است و شکل الامد شکرها سے دشکل امداد شکرها سے دشکل، بسپیدی بنا گوش دراہ گردید کار پوشیده شد + دشکل و فیہ غایکل من آئندہ اسے شبیہ۔ العتب سید الکور یا بر سیدن ای لقطعی آخر، دشکل دشکل، صورت و کرانہ دینت در آمد + دشکل الذاکہ پے بند و مکیمها گزید اور + دشکل در اہ در و می دسوی دخو و تیکاہ بست پسے سورسا دشکل بنا گشت و پستابین دشکله، ہمدری مرافت کردن فصل بالشکمیت و ماند دشکل شدن کنارہ شکما و زانوے اسپ</p>
<p>در دشکل صورت گرفت - دشکل اور دن، شکل الامد پوشیده شد کار العتب پیش مدن آمد الکور در مش کہ داشکہ الامد بحیرہ و مشبید گردید - دشکل العتب سیده شد بعض آن رسید بعض الکور یا سیاه گردید دشکله شکله دشکامدہ و پیش مدن آمد + دشکل الکتاب مشکل شدن مشیر باور اب و نقطہ کرد کتاب را مشکم شکم بمالہ ثواب مہاذ دشکله ہمدری شاہ خدن و اسی ادا کیا</p>	<p>دشکل اسکال مشبید شدن کار یقال در حرف شانی و حرف سانج آنرا اعکنده پا شند دن، شکل الامد پوشیده شد کار العتب پیش مدن آمد الکور در مش کہ داشکہ الامد بحیرہ و مشبید گردید - دشکل العتب سیده شد بعض آن رسید بعض الکور یا سیاه گردید دشکله شکله دشکامدہ و پیش مدن آمد + دشکل الکتاب مشکل شدن مشیر باور اب و نقطہ کرد کتاب را مشکم شکم بمالہ ثواب مہاذ دشکله ہمدری شاہ خدن و اسی ادا کیا</p>
<p>مشکم، کلیر نام مردی مشکو، بافتح شترینہ مشکل آن سبتم و غسل الذاکہ مشکیم، کامیر روانہ پیشکشہ مسئلہ مشکل اسکال مغلان غویہ الکوکہت رذام مشکل خشم مشکل اکمن لٹکہ کا بیرونی شد کار مشبید گردید + دشکل العتب مشکم حکام و حکم باطن مشکیم بچہ ف حکم مشکم خود مان صوربغا چیز</p>	<p>مشکم، کلیر نام مردی مشکم، دشکو، بافتح شترینہ مشکل آن سبتم و غسل الذاکہ مشکیم، کامیر روانہ پیشکشہ مسئلہ مشکل اسکال مغلان غویہ الکوکہت رذام مشکل خشم مشکل اکمن لٹکہ کا بیرونی شد کار مشبید گردید + دشکل العتب مشکم حکام و حکم باطن مشکیم بچہ ف حکم مشکم خود مان صوربغا چیز</p>

卷之三

<p>در اندکی اسم است شل و داشت کی دست و شبا ابی آس در جمل مُشَكِل، بعنی مرد و مرد ختاب و سبک در حاجات هم صحبت خوش ذات دشله، بالضم نیت پانیهت. سفر و در دور که سینه ابی آس را و پیست در جمل اهله شکل، مرد تباہ دست شکل اهله شکل دسته دست و دینز شکل دسته شکل دسته و خشک دهنی شوار چشم که میانی اور فته باشد رشکل باکسر و تم به مگنده در پریشان با قویکه ختر آس اند پیال جاو اشکلا لاذعاً بطریق دشکشان بافتح پیشان اند اغلی آب و جز آس ایست ششله را دوشکلیل به میر فمه بیت و پیاس از پشم یاموس که بر بخت تتر پیشنه با تحریک رانه آس را و ففع نموده پس پلان و پیرا هنچ که در زیر جاء را بخواهد دره کوتاه در زیر دره بزرگ یا هام است سند هاکسر بجمع اشکد مشدده و میان فادی یا جلسه جاری شدن آب از خوشت هم پشت و دینز شکل نهم جه جریه یعنی مهد ایت سبیل و شکل بن سدل شفخ است مر عبدالمومن و سیده هم ایه</p>	<p>در اندکی اسم است شل و داشت کی دست و شبا ابی آس در جمل مُشَكِل، بعنی مرد و مرد ختاب و سبک در حاجات هم صحبت خوش ذات دشله، بالضم نیت پانیهت. سفر و در دور که سینه ابی آس را و پیست در جمل اهله شکل، مرد تباہ دست شکل اهله شکل دسته دست و دینز شکل دسته شکل دسته و خشک دهنی شوار چشم که میانی اور فته باشد رشکل باکسر و تم به مگنده در پریشان با قویکه ختر آس اند پیال جاو اشکلا لاذعاً بطریق دشکشان بافتح پیشان اند اغلی آب و جز آس ایست ششله را دوشکلیل به میر فمه بیت و پیاس از پشم یاموس که بر بخت تتر پیشنه با تحریک رانه آس را و ففع نموده پس پلان و پیرا هنچ که در زیر جاء را بخواهد دره کوتاه در زیر دره بزرگ یا هام است سند هاکسر بجمع اشکد مشدده و میان فادی یا جلسه جاری شدن آب از خوشت هم پشت و دینز شکل نهم جه جریه یعنی مهد ایت سبیل و شکل بن سدل شفخ است مر عبدالمومن و سیده هم ایه</p>	<p>در اندکی اسم است شل و داشت کی دست و شبا ابی آس در جمل مُشَكِل، بعنی مرد و مرد ختاب و سبک در حاجات هم صحبت خوش ذات دشله، بالضم نیت پانیهت. سفر و در دور که سینه ابی آس را و پیست در جمل اهله شکل، مرد تباہ دست شکل اهله شکل دسته دست و دینز شکل دسته شکل دسته و خشک دهنی شوار چشم که میانی اور فته باشد رشکل باکسر و تم به مگنده در پریشان با قویکه ختر آس اند پیال جاو اشکلا لاذعاً بطریق دشکشان بافتح پیشان اند اغلی آب و جز آس ایست ششله را دوشکلیل به میر فمه بیت و پیاس از پشم یاموس که بر بخت تتر پیشنه با تحریک رانه آس را و ففع نموده پس پلان و پیرا هنچ که در زیر جاء را بخواهد دره کوتاه در زیر دره بزرگ یا هام است سند هاکسر بجمع اشکد مشدده و میان فادی یا جلسه جاری شدن آب از خوشت هم پشت و دینز شکل نهم جه جریه یعنی مهد ایت سبیل و شکل بن سدل شفخ است مر عبدالمومن و سیده هم ایه</p>
---	---	---

پیز سے رادن ان جوں ناقہ شمیخی - بجز شتراده شلمق فلکسی، بعفر کریم خامیتہ ای قلمہ و بقال بات فلکی تبرزو و منو سمجھیں من خرم کھاس سال	شمش متدشومت پائیک استور وہی اسم لہا قالابوغرد لانزل خالصلہ شلمق فلکسی، بعفر کریم خامیتہ ای قلمہ و بقال بات فلکی تبرزو و منو سمجھیں من خرم بلولہ لفوت ای لمیلہ ائمه الشوفیت: قضاہ است	باعشر و متدشک دیوالہ نکا بر شوئہ ای سکردا من الغصب -
شمش رشیخو شمیخو شمیخو شمیخو ترستا کافن دویر شمش طاشمیخط، بعفر بیار دنار شمحاط بالکس و شحوط باضم مشدہ شمش شمیخیں فزارہ هفت	شمش و شیکو: لکسر ادم و ممنا عویش (شمیخی اذیان کھاراں) اعد نہاد ایتی بثلوها الائین - وتن انہ، بعجنیس است شمات بالکس بهر شمیخو شملاء جمع + وہر پست فعال دفعہ الفوہم تو ٹائی حکشیں کشیدہ کہ آنر خوردہ و بقیہ ازان ارس، شمیخ ب مندا شا و متباشہ اند باشد و نیز تبیہ از مردمیں ایل: خدا و خد بغم و محمن بنو قلائق المثلا عرفی شی ملکہ بعلی ائمۃ اللہ فیہ - نہ دشرا و نہ ایل را مشلوہ بالکسر بارہ از بحر پیکے نسلے بغم و محمن درستاد، بعس اندام ڈاگوشت، عن مملکت مشتمل مع تمام مردمی چ و جہاں شایخان	مشلوہ بالکسر بارہ از بحر پیکے نسلے بغم و محمن درستاد، بعس اندام ڈاگوشت، عن مملکت مشتمل اویجیک
بلطفہ است از عرب نیکہ شمیخ بخونیت و درود بلند معنی و ایت مسہ ازان آہن آس معن و اطراف	مشلوہ بالکسر بارہ از بحر پیکے نسلے بغم و محمن یا عاد است دمنہ حدت دوکاج اویجیک	مشلوہ بالکسر بارہ از بحر پیکے نسلے بغم و محمن یا عاد است دمنہ حدت دوکاج اویجیک
شمشیخ، کزیرا ب عامہ است دشماخ بن خلیف کشیدہ شمشیخ بن مختار فلکی دیگران دشماخ بن مختار فلکی دیگران دوی اطراف	شمشیخ، کزیرا ب عامہ است دشماخ بن خلیف کشیدہ شمشیخ بن مختار فلکی دیگران دشماخ بن مختار فلکی دیگران دوی اطراف	شمشیخ، کزیرا ب عامہ است دشماخ بن خلیف کشیدہ شمشیخ بن مختار فلکی دیگران دشماخ بن مختار فلکی دیگران دوی اطراف
وعلی بن شماخ صد شماخ الہی است بی بی سیم پاسامہ بن، سمجھ الجبل شمیخا -	شمشیخ کشیدہ شمشیخ غائب باز کردیں بنال شمشیخ الفوہم ای رجعوا حائیین بلا خنثیة -	وعلی بن شماخ صد شمشیخ الہی است بی بی سیم پاسامہ بن، سمجھ الجبل شمیخا -
بنده شدکہ و شمشیخ الچل بالغہ بکبر نہ شمش رشیخو شمیخو شمیخو شمیخو وزرگ منی خودون	شمشیخ دشمشیخ، باطنخ آیینخون و شمشیخ کردون و نگنده زدن جامہ را و انفل من خود دشمشیخ بن فرنکہ بن جملہ وسکون خامد متبکر	بنده شدکہ و شمشیخ الچل بالغہ بکبر نہ شمش رشیخو شمیخو شمیخو شمیخو وزرگ منی خودون
رشمشیخ، باطنخ اندک و خیس دشمشیخ میان ٹان و جرس	رشمشیخ، باطنخ اندک و خیس دشمشیخ آن بر جمیکش و اپنہ: ز الگرو ماشد آن بر جمیکش و اپنہ: ز الگرو ماشد رشمشیخ، باطنخ اندک و خیس دشمشیخ قولم ماذق شماخا، بین دچیم دشمشیخ، کا قصر دواز کردیں	رشمشیخ، باطنخ اندک و خیس دشمشیخ آن بر جمیکش و اپنہ: ز الگرو ماشد آن بر جمیکش و اپنہ: ز الگرو ماشد رشمشیخ، باطنخ اندک و خیس دشمشیخ قولم ماذق شماخا، بین دچیم دشمشیخ

شمعت، شمعت، سفیل کن
ش م فر شمند بالفتح ویر شتاب کیس دی است برد و بدن هست از
شتمبدر کند بجل فشر شتاب بعد خوان شمیری مخصوص است بلهن
شمعت دخدا، موش .. دکروان، شفیر، سبق نام است هر جیل
آن و نشیده سیمین بجه نظر داد په صبور از شادیان و سبک و چشت ویر شتاب
برهه م دنتره و شمعت باش، تکه شهدزاده آن باشد بود شادیان و سبک و تام مردمی
و بزرگ نشی شمعتیه مثل شمعت، باش کیم در نجت شمعت شمعت، باش کیم در نجت شمعت
شمعت فیضه، باش کیم در نجت شمعت شمعت، باش کیم دمه که دیگه بی کتفی مرد سا آزموده
بربره الکور رود و منه الشل الخبله هم از دناری امور و جهود و چاکب خوشتن در
نه شمد مها و ذلك آنهم
یک نون الى الحبله شمعت
المرین افرین چشم کانف مایه
شمعت کیمیت و دناری سر آزموده
راشمه، بافسخ برغ شیرید و از
فکلهه افشه شرکند و بناها و هی
شامید، بافسخ و ضم سیم عزیز
مالترکیه الفوبیه فُریت دن، تمس شتمرا بالفتح خرامیده
شتمد، سرع مشد + و خرابن سرمهند و اسحکان ایتم و
هشتمه الرائمه لحن
شمعت بولتات و نیز شمعت فراهم
شمعت دیه لخی است
شمعتیه بالخر کیم و کسران ایتمه
دویا، مشده آزموده کار دناری امور و شتا بانین آن را در آبتن عزیز
شتراده شتر را در نور دیدن و
شیری، بنه تیر شد
ن آنکه شتمه کسرات و پفع المیم،
بقال آنکه باستیف، اذا ادرجه
آبتن عزیز ناق پس دم را در دن
شتمه داشت و شتر باده تیره دمشتمه، بحث مرد سا آزموده
راشت و فیضه اذاره بروخته و شتاب
و شتمه دیت المعله، کشن یافت ارشاده شتمه
خواهی دشتمه دشتمه دشتمه
پر کرد زن درخ خود را پاره رکوسی
تازه دل او پیروں شیفت
راشتمه اذاره درون تحقیر سریں باهدا
تامبند کندیس بر جد بروے بیقال
اشتمه الکیش اذاضه الکلیه
حتی ترتفع فیضه و بیقاله
رسخی است با رسخیه
الکباش مایشیه و میناماییغیل
والغفلان بیشوند و لا برق الکلیه
د فیضه اذاره شتمه
ه بیشوند و بیشوند

شمس

<p>چیزکرد ا د منا الحدید سید کامران و قصر عونه نمایم الجلوه و لشکر ش مردی شرک جان بیک و مینم المطوب و هنوز تر ز آیه ش مس شمس آن تاب مرثیه است ش مس شمس جمع که نمی جعلو کل نمی بود از محله بینه و بقیه است در قدیم دنام و خیر پر بن شرح خواهش بیگیں نکره شاهزاده است و پر ش م رفیق و شرکای شهید فی است صفات بینی تخفیت بے پرستند و ہوا بیان کبرت یشیب بن یوسف بن فطوان بن ہور ابنی علیہ السلام و هو اول صریح بند لاسم و اول من بعد الشعس است ثبت بهناف چوں مدعی ش مرطل شرکل و شمر طول بندان یکیں شیبی عین الہ کی پیش و پیش اره مدار و مرضی پ خفت وعین شمس مرضی است ش مرق و نوب شحاده چاره به بدری به پاره تقویت شکاری و نوب شتر میل و عینش مالضم مثلا فیضها و سرکوه و سرا برده ش مردمش بالفتح فتحت نودن ناده است صدقه شمس ای کرنا پیغور ز رسد شمر اخ ایه کیم شمزی محمد و رو بن مثان شهی بہدو وقد بخونت و قال ابن الہارب الصله عب و شتمیں مہمن و الکسر والفع و هو الطیب والعدل شمرکاریه ہروی از خانی احمد دشمر و خیمه، بر عرب دیده کرنہ وی سیم ایتہ بن شراح و شمر خضر، شرکن بر پون و خطر انکوچیون و میر قولهم شنخ العد پیش بترانش خود خوارا ہاس ش مرد شمرکاری، کبر کے ایلیہ و تو سیدن و مکروه و ناخوش و ہمچنان واللخ صبد الرحمن میں عالمہ</p>	<p>است یاد ختنه است دشمردا، ماده شتر تیز رو کارسا دشمر الغرس پھتاب رفت ایه دانشمر دیگر رفت یا خریه در رفتن دشمر الامر امده شد کاری راه دیز انفس کار بهتاب رفتن ایه ش م سچ، شمرخ کفند جار و حل شکر قیق با غش شریج کز بیور متد نیما شمرخ جهه، و خدا و در و نیاه و محسن جامد او دیگر پر دش و دلکی بجهه و خدا کردن و دشمن ش مرخ ہماکسر سخن ما جر داغ آمیزش و نیمه (مشمرخ)، بنبال الفحول یسکر بود رش یافته و لقب مردی خود شمرخ شیخ، با خلما</p>	<p>شمرخ دا، داده شتر شتاب و ش مرذل، شمرخل، خال سجر لغت است و دشمر دل بید ش مرعن شیر ملاده بکسر دخنه است بجزیه در دهند و مرضی در دنیا و خود شمرخ شیخ، با خلما ش مرخ اشتعلخ با کسر سر شان خود، که بر ای خود بآحمد با خوده نکو شمرخ مالضم مثلا فیضها و سرکوه و سرا برده ش مردمش بالفتح فتحت نودن ناده است صدقه شمس ای کرنا پیغور ز رسد شمر اخ ایه کیم شمزی محمد و رو بن مثان شهی بہدو وقد بخونت و قال ابن الہارب الصله عب و شتمیں مہمن و الکسر والفع و هو الطیب والعدل شمرکاریه ہروی از خانی احمد دشمر و خیمه، بر عرب دیده کرنہ وی سیم ایتہ بن شراح و شمر خضر، شرکن بر پون و خطر انکوچیون و میر قولهم شنخ العد پیش بترانش خود خوارا ہاس ش مرد شمرکاری، کبر کے ایلیہ و تو سیدن و مکروه و ناخوش و ہمچنان واللخ صبد الرحمن میں عالمہ</p>
---	--	--

<p>چهارشنبی را نزد سخنور سپاهانام است و شمَّصَنْ الْذَّبَّةَ نَدْ خَنْ سخنور سخنور بگشایش بردا دِمَلَكَتْ خَصَّ فَرِجِيَّدَه دُوْغَرْ ذَيَّشَه دَاسَبَه نَاغَوا دَشَدَه لَثَمَصَنْ هَرِجِيَّدَه دُورْ حَرْ فَه شَدَن</p>	<p>دِلَشَمَاسَ، آفتاب ناک شدن بعد و شَمَّصَنْ چَبَرَه، آبا افتاب سخن سخنور بگشایش بردا دِمَلَكَتْ خَصَّ فَرِجِيَّدَه دُوْغَرْ ذَيَّشَه دَاسَبَه نَاغَوا دَشَدَه لَثَمَصَنْ هَرِجِيَّدَه دُورْ حَرْ فَه شَدَن</p>	<p>دِلَشَمَاسَ، آفتاب ناک شدن بعد و در آفتاب غسترون و پرسنیدن آفتاب را (مُقْتَشِمَتْ)، سخت توانا و نیک بخل و در آفتاب ایستاده شوند بن حام و دخترها که بن قیس و دختر مفان که صحابی اند و نام اسپه اسود بن شریک ویزیر بن لَثَمَصَنْ، او آفتاب ایستادن خداق و سوید بن خداق و اسپه شِمَصَنْ رَشَمَوْبَرْ یَا لَحَمَاهِیْه کوہی است مریزیل را</p>	<p>تَابِعی است دِلَشَمَسَ، کصیر اسپه تومن و در آفتاب غسترون و پرسنیدن آفتاب را بید غر در اهسب و دختر غسره بن حام و دخترها که بن قیس و دختر مفان که صحابی اند و نام اسپه اسود بن شریک ویزیر بن لَثَمَصَنْ، او آفتاب ایستادن خداق و سوید بن خداق و اسپه شِمَصَنْ، عیشی شدن یعنی نسب عبدالله بن عامر قشی داسپ شیب بن جرا و از نبو و حید و پشتة است دشوار غزاره و در جمل نهمن مرد چخوی حدشت دِلَشَمَسَان، دعا بکی است مدز مین بن زیاد شماطی محدث شِمَشِق دشمشیقة، پاکسر دکذا باشماطی طیها ریه مانندے که شتر بوقت مستی از پاکسر یا توایلدها یعنی دمعت که کوپنده یا دیک افزار دارد و شِمَشِق دشمشیق، بزمیل کند و پیر فرو هشتہ اعضا و افتاب بردا شِمَصَنْ دچادیه ذات شمایس (افشمک) مرد شهید سیاه که شمشط و ولایم پاکسر دختر سبک زم بدن و قشمکان بالضم جمع شمشکاو زدن دو مرے دشماوط، کصاحب لقب احمد بن جمال عظیعی محدث دشمشون، کامیر رسیع دشاده اس دشمشلوبیت، محمد است بشق و موصی است نزد بکس رصانه غدو و رن من شخص پومنا شمشاع بن قیس محلی دشمشلوبیت، کامیر در آمیخته و سمجح جرمی یا پدر شمشی را نزد سخنور راه و شمشص قُلَّاتا ندو اور از د شمشص المَنَسَنْ ناک وارد شد نیمه ماده با شنیده کیا و خلک دز همان لعرس شمشون ساده یا اسما اسپ از خود رن گیا و سپت تر که از خوش خواکی غسلی و تازگی آس پاکسر را سق کرد و سپه دشمش لکه دنیز نکن صلوم نکورد و دکانه همچویست رس، شیخی دومنیا آفتاب ناک الدَّنَّا يَنْهِيَنْ میغ سپهید سیاه دم و شمشیط، بزمیز رود شمشاعلیت شمشیت</p>
--	--	--	--

میہا اسلام و نہر ہم یکجا جو روی جیسے میر اسلام ملت مفہومیع - سعید منیر خواہ و حدا، شیخ ہم چھٹا میں الفخر شیخ ہما	ارشاد مکاظط، و موسیٰ سعد بن مهدیاں بجد نہیں اند + و نیز مکاظط کیاں ایشاد طاری گل کاظمان شم طال شہناظالہ، بالضم درشت پاڑہ پیہ تاہ	دشمنیت بن بشیر و فتحیت بن مهدیاں بجد نہیں اند + و نیز مکاظط رکب قودہ است بیداد بنی الی جبید، سید بن کلاب بآس بر و دن
شفیق مظاد شھناظ، بالفتح ہزار شتن و و مفہومیع ہزاری و مزارع کرد من و هنفیت ہانکہ، باضم خودہ خرمیت محدثیت منشی تکمیل المجمعت احادیث راویہ بیهیت و زم جنبہاندن بالفضل اهلہ الرأی حالتہ یصبت به فہیما ایون من نظر و بیختن حن نرم را با صبیت بالناس - و ضمیح الشیخ ہبیڈیاں و متفرق شدہ و تفتح پیہ ٹکڑا داد آنرا	شفیق مظاد شھناظ، بالفتح ہزار شتن و و مفہومیع ہزاری و مزارع کرد من و هنفیت ہانکہ، باضم خودہ خرمیت محدثیت منشی تکمیل المجمعت احادیث راویہ بیهیت و زم جنبہاندن بالفضل اهلہ الرأی حالتہ یصبت به فہیما ایون من نظر و بیختن حن نرم را با صبیت بالناس - و ضمیح الشیخ ہبیڈیاں و متفرق شدہ و تفتح پیہ ٹکڑا داد آنرا	اسیر است و هنفیت ہانکہ، باضم خودہ خرمیت محدثیت منشی تکمیل المجمعت احادیث راویہ بیهیت و زم جنبہاندن بالفضل اهلہ الرأی حالتہ یصبت به فہیما ایون من نظر و بیختن حن نرم را با صبیت بالناس - و ضمیح الشیخ ہبیڈیاں و متفرق شدہ و تفتح پیہ ٹکڑا داد آنرا
شم عد شامع، باشویک و پیکن راشماع، و رکستراندن چلاغ اوپر سوئہ انہم برائے، وہ لشی سو زندہ اشمع التیارج اذا سمع نوری حم شمد است شمعیت یکے عبد اللہ بن شمعہ تشییعیتا، وہ ہزاری ایجنت احمد بن جبریل شمعیت بالفتح و اوراد ہزاری اتنا نہد و غمیعۃ التوب	شم عد شامع، باشویک و پیکن راشماع، و رکستراندن چلاغ اوپر سوئہ انہم برائے، وہ لشی سو زندہ اشمع التیارج اذا سمع نوری حم شمد است شمعیت یکے عبد اللہ بن شمعہ تشییعیتا، وہ ہزاری ایجنت احمد بن جبریل شمعیت بالفتح و اوراد ہزاری اتنا نہد و غمیعۃ التوب	دشمنیت، اکسر گروہ از مردم و جو آس دکھنی جاس دشمنیت، اکسر گروہ از مردم و رجیا
شمع طامیط، شمع طامیط یکے - و قوم شمع طامیط اسے متفرق و وقوب و گسید شمع طامیط چادر چکھافتہ و گفتہ شمع طامیط اسے متفرق و وقوب و گسید شمع طامیط چادر چکھافتہ و گفتہ	شمع طامیط یکے - و قوم شمع طامیط اسے متفرق و وقوب و گسید شمع طامیط چادر چکھافتہ و گفتہ شمع طامیط اسے متفرق و وقوب و گسید	دشمنیت، اکسر گروہ از مردم و جلعتیت المغیل شمع طامیط بیل شمعیت و ہر پیشان دشمنیت، اکسر گروہ از مردم
ربعیوں کمبور مرد بیار لاغ و اشمعط الایول ہریشان شدند اعتراض و نیز اشمععکاط خلخین غمین یقال اشمععکاذا ہتلاعکیا	بسیار بازی گروندندہ + دلذ اخراج شمعوں فی الکل و دلیلیت اسی دلذ نیز و دشمنی الیکا د چکھا کر دا دمودا وہ و شمع طامیط اسی دلذ	دشمنیت دیر شمع طامیط بالفتح و دلیلیت اسی دلذ نیز و دشمنی الیکا د چکھا کر دا دمودا وہ و شمع طامیط اسی دلذ
شمع علی چھعل بالفتح شرکاہد بنشی رکتمیون، بالفتح پر ماہی قبیطیہ دشمعکلہ، بافتح سفر وادہ ملکاہاں طیبیور ایشانہ و شدنہ بیگ درشت طیبیور ایشانہ و شدنہ بیگ درشت	دلیلیت اسی دلذ نیز و دشمنی طیبیور ایشانہ و شدنہ بیگ درشت طیبیور ایشانہ و شدنہ بیگ درشت	دشمنیت الریجیل شمع طامیط سید سیاہ موسے شد مرد
اشمعاً الریجیل اشمعاً دیگر افشاری ہدریہا دسریہ بھی صلی اللہ طیبیور ایشانہ و شدنہ بیگ درشت	اشمعاً الریجیل اشمعاً دیگر افشاری ہدریہا دسریہ بھی صلی اللہ طیبیور ایشانہ و شدنہ بیگ درشت	اشمعاً الریجیل اشمعاً دیگر افشاری ہدریہا دسریہ بھی صلی اللہ طیبیور ایشانہ و شدنہ بیگ درشت
شمعون القوم شمعکلہ غرقہ دلکتمیل، متفرق گفت دلکتمیل، دلکتمیل، دلکتمیل خاد ماں و تیز ماں مرد سبکہ چاہاں	بیت ایہ ایشانہ بن عبادین شمعون دیگر و بکران بن بیسب بن شمعون مسہ ماں اند و شمعون المعاہد اند	دلکتمیل کلطاہ وہ موسے شدن دلکتمیل کلطاہ وہ موسے شدن دلکتمیل کلطاہ وہ موسے شدن دلکتمیل کلطاہ وہ موسے شدن

مرد و از باد و شهر ترش و
شمشعل بسیار میخان و مکان و مکان
صحیل بیان جهت که پروردست
که بپیرد و دنیروشمال همچنان
ایشیل که بافتح فریز از پادشاه
گردید و پروردسته هندویه داشت که
بیشتر و بیشتر و بیشتر و بیشتر
ردی و دام شمشله دینار سے در
العجمیه السطحب استافتند دشمنی
صوبه پیکن و غرق خود و ده
گران خود بیان بیان پرسندید
دشمنیه) کسر بیان در خود خاص بالغز و بیرون خبر و نظر سی
اعتنیت العاده علی المعدود
از پرور و پریشان و غرق خود
غارت بر دشمن
فریز از بیان در خود بیشتر اوی که
دو فهیله، ختر باد و داد و شتاب
جاید و مذکور است در من مم از
دعا شمشله غامت از دشمنی، باقریک اند زباران
واز مردم و لخدا ز خود یقال
یا آنکه این دلیل سر و نبات لعنت
ش مهر غوش معمون نیز صحابه است
ماصل العجلة الاشتمل و کهت تعلل
من الذئب والابلیل ای قلب للاه دامانا
از مطلع زبان لغش تاچه سطوط
نسر خاک و شمال بهم اشد وهم
ش مرق (شمق) محکمه شاره ای شتمل من کپر و اخططا ناصوہ
ایله ای قلب نیل منه و نیز شتمل شاه
د لشیق بکل و بیشون اینه و باد شمال
رشوق بکل و از شعر شمشله با تحکیم اندک از خود
کهنه می داد و شاده ای داد
شتملی دشمنی دشمنی دشمن دلام و شومبل
بعن اللهم شوق صوان بن محمد
شمارات جمع شهادتیل بیتلیز
اذ ضیف
دیں، شوق شنقا شادیل ش. (شامیل که حب تمام مردی و علی غیر فراس -
بناد و بکی
(شامیل) که جبهه رنده و فراز، شمُول، کعبه باوی راز طین
و کل کلیع، شاده ای لعن، غیرت بیزند بیزند
رسکسخوی یقال، شمشق لاده دشمنی داده هدی جهت که در سی پیرو مردم
میں اشتمل، شهادتیل دشمنی که کتب رایوے پا آنکه پیو و شدت داده
ش مرل لکتمل، بافتح و بیک عربه و
و شتمال بکسر بیقداد، صربع پوشه مانند بیو شدت پادخانی پا مے
بیکه، بیکل شمل بیک شهادت بیک
سرشت شهادت جمع و خوم و دشمنی داده و زنیت ایت
نادیت شهادت غزه ایه شتاب و دشمنی دشمنی دشمنی
و بیک لکتمل، کو بیک شهادتیه و بیک
دشمنیل، بیک است و محمد بن دشمنیل، بیک محمد بن جهاد که نیز
بر مژدق و بیک شتاب ای بیک قیه الله
ابی الشهاده ای پیک عربی و ذر ای
دشمنیل دشمنی دشمنی هیه، سلام
بیک ایه، بیک بیک دشمنی دشمنی هیه، سلام

بنی بود ادا و دادی میں بتوپ
علیہ السلام دشمن اکھدہ او پر رحلے ہت
دشمن اکھدہ او پر رحلے ہت
کو حضرت ہرود و فرد
دشمن، کلذ خون خرمابہ جاویکہ با افع و درخواست از فرد بسناں گوہنہ اشتمل لز جمل بیٹھ فت +
دناقہ شیخلہ بکسر تمن خدفہ عدم را و نیز شمال ساخت را کے کو سپند اشتمل مکل تیغیر - زیر جار
ناقو سرع و شتاب رو
دشمنل، باکسر چب ضمیعن
روتا قہ شمنل لاذ قادر سبک شتاب رو
مشمول، بالضم اذک نہما لیل
جمع و شاخ پیش از و ذھب
یار سبدن غبراء جمع سدن و اشتمل للاکمیر مده شد بر لے
دشمال لیل، یعنی متفرقہ پلیشی شراز افعال + ... زر و شتو کار سبکه چت گردید + و اشتمل
و نیز شمال لیل چند کوہ ریکساد
تفرقہ بنا چیز مقدر
دناقہ شمنل لیل، قتر مادہ سبک و ابستہ شد
شامل فی شمنل بعفر کندہ پر
و شتاب رو
(مشتمل) باکسر فی از چادر کار او در آمد و آمد
که در خون چند مشتملہ بالتاء دشتمل داین و سمعت
آبو عبیدة بقال شیخہ آشہہ بالفتح
مشله، دشیر کوڑا کریمہ امود + ... کان العذاء برچید و شتمہ کاشمہ بالفتح کھاد کیمیا و
شیخی کھلینی من ہلکا مختصری -
اشتمل است + ... است بیکے
بیکیدم کیں ما دشتم همکا بکر د
دشتم کو سپند + ... ما نہم شرقہ بھی دشتم بالضم از مودہ شد
رسانید پیش، دشتملہ فلم دشتم، حرکتہ نزدیکی و دوسروی
داد اور اک پیاد سه + و اشتمل
صاحب پیش، شد + ... دشتمل
الخطابة برچہ + ... خامچہ بر
بفتح دشموک - بالضم بہر بیک
کھو فراز گرفت ایشان را درین محنی یک شیخہ تارہ تکت، از ما و گاں
از سع نیز آیده دشتمل پیہ چب
ابتن عرب اندکش + ... نیز ایشان
بیکی باہ شمال تمن و سیاذهن
مرآمن بقال آشہہ ای دھلوا
شک دوہ شج بند شر، سخوان و
شمال آشو + ... من جوید و جبل اشتم کوہ مہند هم باضم جمع

<p>بین ای رهیور شنگی و یقان شنگی سخ ده خا سفرت بُر قَرَه شَمَاءَه مُشَامَة و شِمَام جمهیرا بیشان آیهنا دهیزین عبد الله شَنْقَو در ہے است و چنگون یقال شاهم فلانا صویان اند ایه انظر ما عمت ده و زد کیستن رجُل شناییکه با تخفیف و تشدید تفقول شاهمنت الرجُل ذا قارمه و شنی کشند و دَنْوَتَ مَهْ و كذا شامت العَدُو دشنان بن مالیه، شاعر است ای قلبت منه حتى جتو ای القریات دجل شنان مرد شنی کشند ا شَمُوقْم، بالضم و غیره ان بصر شَمَام، بیشان اینی شَمَام مثله شَمَام، شوانو المَال - شتران کربلا بخل نتوان کرد شَمَام اشینیت فجهید بهما شِمَم دشمن، بحکم دهی است رجیل مشنا باقعه خدا دشماشم، خلے خود رخشد راستشماام، بیشان خوستن شِمَم دشمن، بحکم دهی است رجیل مشنا دار و بقارس دسترنی است رایحه دشمونه، پنج شین شمسکه است و الاتشی یا آنکه مردم را دشمن دارد بارده طَلِيَّة مَكِيَّة جَالِبَتِ اللَّئُمَّا مَس فاکله ملین للسطن دَشَمُون جُرُيش بالضم دهی الناس دشمنات، آنچه آس را بیند از آنکه مردم اور دشمن دارند قال لو قل من میکنم ما بیغز لک جلم است بصیره او سه دشموش، سه دشمام، بیشان دهیاند از شم و فرشمید بافتح تیز هر جیه سر اتنی رضن و چپ درست بگشن و سگ سبک تیز دندان شمیده واشام الحَزْف بیانیدن مثله + و نیز شمیده قیز رون آهن الشام - حرف را ضره یا کره بروشی بر شنیده شِمَم و دشما به عصاشع داشت شده دن، سما شموما - بیندید امر اول هرچه میل باشد شِنْ دشمنو، شنا که میشون و یکت نیک پاک از آن لش و بیک بدون از و شناءه و مَنَّا و مَشَنَّا به بالفتح کلاش و یضم + و منده از هر جیه مشنوهه و فاصله و شنایا گا بالفتح و و آذد شنوعه قبیده است این سیست شستان بینه و قد شکل داله پلاکه همیز دشمن راشت اوره غیر مهمنه شدنی نسبت دشمنی و غیری علر تجمل آن شمکوی بالموا و مثله و سفلان اذ اخذت میمها فکیهلا -</p>	<p>د شِمَم و هن مبنه مینی و بہشت است (شِنْمِیم)، بیشان سخ ده خا سفرت بُر قَرَه شَمَاءَه مُشَامَة و شِمَام جمهیرا بیشان آیهنا دهیزین عبد الله شَنْقَو در ہے است و چنگون یقال شاهم فلانا صویان اند ایه انظر ما عمت ده و زد کیستن رجُل شناییکه با تخفیف و تشدید تفقول شاهمنت الرجُل ذا قارمه و شنی کشند و دَنْوَتَ مَهْ و كذا شامت العَدُو دشنان بن مالیه، شاعر است ای قلبت منه حتى جتو ای القریات دجل شنان مرد شنی کشند ا شَمُوقْم، بالضم و غیره ان بصر شَمَام، بیشان اینی شَمَام مثله شَمَام، شوانو المَال - شتران کربلا بخل نتوان کرد شَمَام اشینیت فجهید بهما شِمَم دشمن، بحکم دهی است رجیل مشنا باقعه خدا دشماشم، خلے خود رخشد راستشماام، بیشان خوستن شِمَم دشمن، بحکم دهی است رجیل مشنا دار و بقارس دسترنی است رایحه دشمونه، پنج شین شمسکه است و الاتشی یا آنکه مردم را دشمن دارد بارده طَلِيَّة مَكِيَّة جَالِبَتِ اللَّئُمَّا مَس فاکله ملین للسطن دَشَمُون جُرُيش بالضم دهی الناس دشمنات، آنچه آس را بیند از آنکه مردم اور دشمن دارند قال لو قل من میکنم ما بیغز لک جلم است بصیره او سه دشموش، سه دشمام، بیشان دهیاند از شم و فرشمید بافتح تیز هر جیه سر اتنی رضن و چپ درست بگشن و سگ سبک تیز دندان شمیده واشام الحَزْف بیانیدن مثله + و نیز شمیده قیز رون آهن الشام - حرف را ضره یا کره بروشی بر شنیده شِمَم و دشما به عصاشع داشت شده دن، سما شموما - بیندید امر اول هرچه میل باشد شِنْ دشمنو، شنا که میشون و یکت نیک پاک از آن لش و بیک بدون از و شناءه و مَنَّا و مَشَنَّا به بالفتح کلاش و یضم + و منده از هر جیه مشنوهه و فاصله و شنایا گا بالفتح و و آذد شنوعه قبیده است این سیست شستان بینه و قد شکل داله پلاکه همیز دشمن راشت اوره غیر مهمنه شدنی نسبت دشمنی و غیری علر تجمل آن شمکوی بالموا و مثله و سفلان اذ اخذت میمها فکیهلا -</p>
--	--

شانج

<p>لهم حفظك الله سميع وادار حق اوهه، مَشَّاَبٌ، وَهُنَّ بَعْدَ خوش بیت شُرُحی عویم اقرار کرد باش یاد او ای خوبی باعکس بگیرید و بیز از خداوندان شستاییه باضطر مشد شستاز تو بیر شستازه کاره کرد و شیخ عالی قطبی برآورد آن چیز را خود رو داد</p>	<p>لهم حفظك الله سميع وادار حق اوهه، مَشَّاَبٌ، وَهُنَّ بَعْدَ خوش بیت شُرُحی عویم اقرار کرد باش یاد او ای خوبی باعکس بگیرید و بیز از خداوندان شستاییه باضطر مشد شستاز تو بیر شستازه کاره کرد و شیخ عالی قطبی برآورد آن چیز را خود رو داد</p>
<p>شانج ت ق شستازه، کجفر مشانج شانج ت ق شستازه، کجفر مشانج مشبک ادن و مانند آن که زمان رسپ دشتایت، کعاد بده ستبه مشد و نیزه شند بفارسی غواه است</p>	<p>شانج ب شستاب، محکت ایداری درشت و خوش آبی دخنکی دندان دخنکی دین خیث عاصم یا، پرسید صمی صحابی است یا همک سپید در دندان یا تیزی دندان بروشی برگداشته آن باره همان و فال الاصحه ما آشتب الام بولاد الفم شستیز باضی تا صنی دنور درشت شدن و شوخ بستن حدث است</p>
<p>محمد بن احمد بن سندو ذا الحجه اساع + مقاول شستیت مشافعه محمدیه الدکوعه دعلین شنبیز برا الامل ای غلطیت من اهل السوله شانج ر شیخ، بالکسر نام جه خداوندان عده حدث د. و ابو بکر عبد الله شانج ب ر خباد شنبیز باضع</p>	<p>دشنبه، سکتف روز خنک دشنبه، بالضم خنکی روز دشنبه، مرد خوش ب دندان روز خنک</p>
<p>دشنبه، مرد خوش ب دندان دشنبه، نزن خوش ب دندان فصله (شنبکانه)، بافتح ادا و نان زده شخخ الدیسانه - سکتف است بیم خلد من سیبیز چه دنیز هنکیه شانج ب ص شنبیز کجفر اذ اشیخ لم تکترخ و چلله -</p>	<p>دشنبه، نزن خوش ب دندان دشنبه، نزن خوش ب دندان فصله (شنبکانه)، بافتح ادا و نان زده شخخ الدیسانه - سکتف است در کشیده رگ ران د هو متوجه کلیته</p>
<p>شانج ب ق شنبک، کجفر محمد بن حسین بن یوسف نام دل عبد الله جه عثمان بن احمد دس شیخ چلکه، شنبیخ من شنبیوه بالفتح هنگاهی دنیور بان د جمه اند بن احمد نده محکت و زیبیده و در کشیده شد و الهمظر محمد بن فشنویه دعین از محمد شد، آن</p>	<p>دشنبه، کامیر خوش ب دندان محمد بن حسین بن یوسف نام دل عبد الله جه عثمان بن احمد دس شیخ چلکه، شنبیخ من شنبیوه بالفتح هنگاهی دنیور بان د جمه اند بن احمد نده محکت و زیبیده و در کشیده شد و الهمظر محمد بن فشنویه دعین از محمد شد، آن</p>
<p>شانج ب ل میلانه بن فقیه زمشیخ، بکفله نام مردمی بن محمد اشد بن نهر بن شنبویه الجفریه، اهون شنل حمل عن فرج شاه، مشفه، بکفله فران و سمع صاحب اربعین محمد شان از دشنبه شنبه بوسداد دوره، لتفیخ، ترجمیده ساختن بسته بو عبد الرحمن بن شنبویه - شنبت ر، شنبه، باضور بفتح (لتفیخ)، در کفیده و زنگیده بسته بالضم همک است مشنبیوه، کمردیه از هجای شیخ مشننده شننده داش لغتیه کو دنیا شان شانج ر دشیخوار بالکسر ار طلاقه روایت کند</p>	<p>شانج ب ل میلانه بن فقیه زمشیخ، بکفله نام مردمی بن محمد اشد بن نهر بن شنبویه الجفریه، اهون شنل حمل عن فرج شاه، مشفه، بکفله فران و سمع صاحب اربعین محمد شان از دشنبه شنبه بوسداد دوره، لتفیخ، ترجمیده ساختن بسته بو عبد الرحمن بن شنبویه - شنبت ر، شنبه، باضور بفتح (لتفیخ)، در کفیده و زنگیده بسته بالضم همک است مشنبیوه، کمردیه از هجای شیخ مشننده شننده داش لغتیه کو دنیا شان شانج ر دشیخوار بالکسر ار طلاقه روایت کند</p>

<p>شونج، سکیت او شنخف بکرو حل بندی هر کجی است و در این مراتب هست و سطه و غیره شونج، شنخم، بخای شبومنیز بالضم و شونج بوز بالهز و سیمه و بزمین نخ آس سبز بجهه آنکه شنخ مانند خون دست است شونج دف، هر ش شنده است صلیار دشونیزیه، مقبره است صلیار شونج فخ (شنده خ)، بالضم را در غیره او شونج داشتاج، به است داشت و شیر پیش و اسپ تیز داشت، خود خیانت نیک سخت خانه یافتند و زنگ داشتند و زنگ شونج زرد شتر بالفتح نامه روی و موضعی است یا آن تصحیف نیز است تجفیف آن شد + بکر شناج شتر جواش شترنج، زشت لفتن برگ بعدی بعده بقال شمع علیه از ادا ستع شونج دشناخ، شستاب شونج ذر رجل شیلدیو، نامه روی و موضعی است بخواردیه باکسر مرد فیرت ناک پیده زبان فارس شونج صن فریشناخ، بالفتح اسپ دراز میکل قوانا بحیب فرش شد شونج، خوارد ز خوار آن صاف شونج دشتره بالفتح رفتاره و باکسره کردن بقال شمع علیه شناخ، بخرا بوضعی است شتری، بخونه دهی است بنای این سه شنچ بالشمع شنوده شونج دشناخ اذالفع و منه مسلاعه شونج ب دشطب، در او سخنه شد بان چیزی ریا لازم کجفر مدار شونج، سکیت بد خونه بسیار دشناخ، عیب بدتر خسار و ار شونج صن دشکصطه، سطه و سخن شیخیه، باکسر خنده بقال کتم فی شنچه و شنچنیه می بشه برفت آه شونج، سکیت بد خونه بسیار دنیز شنیضیغ پناه جای شونج دشناخ، عیب شیلدیه هانه شنکه سه این طاشنکه و بیوشنیزه بعنی است از عرب دشناخ، علیه دشناخ عیب کروه اور یا شنچه و شنچنیه می بشه و تن نیکور عیب اهد او روسار</p>	<p>مرد شنکار معنی پهلوخانه مدار و آنسا کنکله و محمراء و دیجل المعاشره نیز خونیده آس نهان است خانه داده سیمه و بزمین نخ آس سبز بجهه آنکه شنخ مانند خون دست است شونج دشناخ سبز بندیا کز خسار شونج بختیس جمع شونج داشتاج، به است داشت و شیر پیش و اسپ تیز داشت، خود خیانت نیک سخت خانه یافتند و زنگ داشتند و زنگ شونج زرد شتر بالفتح نامه روی و موضعی است یا آن تصحیف نیز است تجفیف آن شد + بکر شناج شتر جواش شترنج، زشت لفتن برگ بعدی بعده بقال شمع علیه از ادا ستع شونج دشناخ، شستاب شونج ذر رجل شیلدیو، نامه روی و موضعی است بخواردیه باکسر مرد فیرت ناک پیده زبان فارس شونج صن فریشناخ، بالفتح اسپ دراز میکل قوانا بحیب فرش شد شونج، خوارد ز خوار آن صاف شونج دشتره بالفتح رفتاره و باکسره کردن بقال شمع علیه شناخ، بخرا بوضعی است شتری، بخونه دهی است بنای این سه شنچ بالشمع شنوده شونج دشناخ اذالفع و منه مسلاعه شونج ب دشطب، در او سخنه شد بان چیزی ریا لازم کجفر مدار شونج، سکیت بد خونه بسیار دشناخ، عیب بدتر خسار و ار شونج صن دشکصطه، سطه و سخن شیخیه، باکسر خنده بقال کتم فی شنچه و شنچنیه می بشه برفت آه شونج، سکیت بد خونه بسیار دنیز شنیضیغ پناه جای شونج دشناخ، عیب شیلدیه هانه شنکه سه این طاشنکه و بیوشنیزه بعنی است از عرب دشناخ، علیه دشناخ عیب کروه اور یا شنچه و شنچنیه می بشه و تن نیکور عیب اهد او روسار</p>
---	---

<p>یقال ای اهرا شنیع یه شنیع در پوشیدن و غاست پرالند کردن دکته و هاره شدن جامه شیون دلت، قال شنط</p>	<p>امشنتخ ، بکظر برایی دشنهنط ، بیان کردن شیون دلت ، قال شنط کجند پر کلر هامیه ذکرها</p>
<p>شان رع پر شنیع ، باض تام مرے دغشنهنط ، باکسر مرود را باه کقندزه سره کوه و کرانه آس</p>	<p>(شنیع) ، لکتف زشت (شناعه) ، بافتح زستی وزشت داشتن ، زشت و یوم شنیع روز پر شنیع شنیعه سازی شناختی جمع -</p>
<p>دشکاظن الجیل باکسر سرکوه و کرانه طریف پر قبیله است دعیینه شنهنگاء - بالفع کو خرماده بسیار زشت دراز باه است حاجز دشنهنوف ، کعصرور سرکوهای کوهای سرکوهی</p>	<p>آن و اهراه ذات شناختی - دن پر گوشت فرب راهراه شدیظیات باکسر رشتوغ ، باضم زستی زن بخوبی</p>
<p>شیون دعم ، شنیع ، بکھود حل مدراز شیون دفع پر شنیع ، باضم زست دباریک خلقت شیون دعم ، شنیع ، بکھود حل مدراز</p>	<p>خلقت موضع است بیادیه درود مدراز باه میکو صورت و برآب کسند که میان رله ، شنیع شناعه زشت گردید + آب باشه</p>
<p>شیون دفع الجز قله شنیع بالفتح دان ، شنیع دسته شنیع بالفتح شاخ دهاده باریک یاد را زهر حیوان کرد دوشتم و دشتم دارن و فخر و گفتمن پنداشت آس را و خوار داشت دشتم دشنهنخوی ، باضم زست و شاخ دهاده</p>	<p>شیون طب دشنهنط ، بالفتح متفرق و پریشان کرد ہر زده خروت (شنهنگاب) باکسر مرود مدراز درسن شیون طار دشنهنط ، بالفتح متفرق و پریشان کرد ہر زده خروت (شنهنگاب) باکسر مرود مدراز درسن شیون دفع دشنهنخوی ، باضم زست و شاخ دهاده باریک پنداشت آس را و خوار داشت دشتم دشنهنخوی ، باضم زست و شاخ دهاده</p>
<p>داد در سوا نمود دباریک و پشت مدراز دباریک از دشنهنخیز ، باکسر بخوبی پیده ذیان ، سلک بزرگ کرد سرکوه در مختار</p>	<p>شنهنخه براخند + و بخوبی دشنهنخیز بطنی است کوچک انحراب دشنهنخیز ، باکسر کرانه ایه که در بخوبی پیده زیان</p>
<p>دشنهنخوسر که ، باضم سه بزرگ که دشنهنخوسر که ، باضم سه بزرگ که از کرانه کوه لکھافت برافتد شیون طارت دشنهنخو ، کعصرور در گفتمن یقال لشنهنخ البعید اذا عدا</p>	<p>دشنهنخوسر که ، باضم سه بزرگ که دشنهنخوسر که ، باضم سه بزرگ که شاخ هر چیزیه شیون طارت دشنهنخو ، کعصرور در گفتمن یقال لشنهنخ البعید اذا عدا</p>
<p>عدا و اشکنیدن آ . داملا شنیع چک دیگر و شدن تقول لشنهنخه اذا عدا شیون دشنهنخه اذا عدا</p>	<p>کھود حل از اینجا ع است با آن بین است شیون دشنهنخه اذا عدا شیون دشنهنخه اذا عدا</p>

<p>ش شق از فتنه نیز شد و نیز هم تندیل آن پیری و منه المحدث کاوش تا اینجا بود که شنی مهر یا اند من اشدق حکمی بیتم -</p>	<p>لوشنه، بالفع مشک کهنه درید ش شق پیشتب کهنه نیزه و باغات آن و نیز شنی لقب و محبه بن خالد عربیان و شک شدن پرست ش شق اسخاب کفناهار ملکه جاوه په و زده، اسخاب دهیب بن (لشنه شفاف) لا غریبند است - مذکور ش شق حص شنی قصه با فتح شبهه نایاد است که بزان میگرد و با خود عربیان مکنه دریده شدن مشک چیزی رسانیدن بعد مولده است</p>
<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>	<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>
<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>	<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>
<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>	<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>
<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>	<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>
<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>	<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>
<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>	<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>
<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>	<p>ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست ش شق اسخاب دشنه است که هم دشنهان کسیاپ، شنی و مدرست</p>

بھیکر آنہزند و شمہ دشوبتہ، بالفتح دریہ و مکر
حکیما لکشاوڈ اٹھ خیرا لخلق۔ (شواد) بالفتح خوبی و بیات و
مشود بکبر و ستار سر شواد بیاس و زبی و آنلش و دریج شوار
دشایب، کوہے مت بکہ پانجه ملد مشادر، مشادر یز جسم و با دریم و با نشیبت رخت ہاند درخت
و شایخیت، آمیزش و آمودگی بارو زکہ و ما فرج زدن و فرج مرد
خواہب جمع شود۔ الشمس، انل بیڑوب و نایہ مرد و پروے
دشیاپ، بالکسر آبے کچھیکه اشد آفتاب و نوؤذ الشحاب (شیار)، بالکسر نیکون و بیات
الشمس در گرفت ابر، افتاب، و بیاس و نازکی و فزوی و نام مرد روز شاپہ
گونبد مکات بیکلا شیکاو۔ بفتح و بوسشش مانندے نہیں بے آب و سختران فربہ دنمازہ بد ن جمع
و صافت و چنیں بیکلا الشیکاو مرد اگر آس شد و نیز نشوند و مار شیرست کچھی
شیکر، اس بکارت زن باکرہ ابر سرستن کے۔ بقاع شوؤذنہ (بنو شاور، کھماہب بھنی مت
زاں کردہ نشود) **کھشکا ذ دشاد**
(شیمان، بالفتح قبید است) او اضیتکا ذ، عامہ۔ بستن شوڈی، اسکری میا ہے است
اہم بیباش بن فرج محمد است **الشود**، عاصہ۔ بیستن مدیاے
امشاد، بضم بیم و لفتح و وظفہ زینتن
(شوڈی)، بالضم و اقصہ کھلاش و
فارودہ مشاد، جمع **ش و فرج رشوڈج**، بالفتح ناقر، راز سکھن کردن مشورہ مشد وہی
کشونیب، فرم راذن ودفع کردن برسے زین
لائشیاپ اشقا ابجا۔ آیہتہ علی علی و دشوار، بالفتح حل کا زیرہ درکے
شده و زبی و بیارت و بیاس و بست نزدیک عینیں مدینہ کر آب
مش و ش، شونیق، بیاے نہت فربی و تحرین خون بن شور بن شو، باراں بسیار دادو و حقر کا شوران
لہیزی خشے از دا
و نام اور بہاشنی جہ بید اندہ بن محمد کیے از نگاستانہ اے بجاز است
ش و فرج رشوڈج هر بخورہ بن میکال مدد، بیم و دندرہ و اجال
ش و فرج رشویج، ناسنا بحقی و مفعہ ورہ آں، بہر جہاڑ ملوک بودہ اند خدا غیر توپیڑے صالح ملخہ و المشورہ
را بکار کردن شوراد جمع و فرس شیراہ
علی علی ط تخلیا بالفتح نوئی نزد جھا (شودہ) بالفتح نجحت و ثر منکھ فریشیا جمع
کوہے کے ازان کماں سا دند در (شورک)، بالضم و مل جیکر بروں فقینہ کا شیوہ کمیہ
ش و دشودی، به آمن آفتاب آں دجالے شہزادہ بفتح خوبی و نیکونی و قصیدہ نیکو
و بلند شدن آں نخود مشد بیا آں بیات و بیاس یقال اٹھ لمحوں (شیوان)، بالکسر دہی است بخارا
بیگ است والشور الی لمحبته و الہبکس دشیور، بکرہ ممال قب محمد جہ
ش و دشیونیک، بالکسر جیات عامہ فرمی و آمد اسی و متر، پو فربی
بستن و منرافہ لحسن الشیذہ دشاد، بخیل و جمال و بیات و
لہاس و مسنه صحت عاشورہ کا ذا
ای حسن الاعیان، دشوشہ بافتح نام پھر سام بن فرج
دشوشہ بافتح نام پھر سام بن فرج یلسول نیجہ نسہ ہم ملیم و تر رشم
ہیہ اسلام و آفریدہ و میثراۃ آس داخویہ و زینتہ آس داخویہ و زینتہ

استور و مشارکه و الخطبہ
فانها مشوار فیض العشار و پر کله
چشم از تکبر یا از هشم یا پشم را
غافل - واحدات الایام مشوارها
شده امانت بردن کے رأي تعالیٰ
شکرده و پکار افزونخواهانیه
آشیانی عسلان او لعنه هاج جلینو
گریتن و الفعل من سع
یعنی فرب و پیک قن شدم
دو مشوار آرمه، باکسر جانے شدم
شئی مشور کم قول پیز آرسته بخل کازیره
دن، شار العسل شودا بالفتح و الشوییر، ریاضت دادن سه را
فرخونه ایام و مشارکه
شیارا و شیاره بالکسر و مشارکه
یا سوارشدن برای و برگردانیدن
کروانیده تکریزه شوس جمع + عذایز
و مشارکه بالفتح گمبین جبد از خانه
مانعه مشارکه مثل آپ کم که از بوث
ز نهر محل و شاد تحمل مؤڑا و
شیارا را ریاضت داد اسپا نرایا
که سر برگردانیده سے ۱۰ گذاشتم
سو، بشد برای وقت عرض بیع
بعدی پالیاد بعال شوریه فکرود
را تکبر یا غصه و خساره کردن
یا زده، تا بند و حسن و نجابت بیک
و اشدت بردن بسی بیکه ز دمند
دران حال
ش و شر مثاش شهریت جاده دار
آن ببرگردانیده سے ۱۰ گذاشتم
اهمه مشواره که عوشن بردن و لکھی شن
شتر و ره و کذا شاد اعذری
ای سع و حسن و شار الشیعی
برگردانیز
و مشارکه
و صنعتیتیت باشاد اعذری است بدای
و ایشیداد من شیمه الشیکاد دشوش، بالضم موضعی است
را فخریتیار، گمیں چیدن و فریز
زدیک جزیره این عرو دلمکه است
بجز جان و قلعه است شرقی و چله
موصل و از انتهایت حباران
و مهند و از دا برع العلا رادر میں بن
قیقال آخذت الایل مشارکه
غمیم هشان عینیف الدین عاری
ای سخنست و حکمت و یک کرد زمین
دارستشکان گمیں و نسیم بی طهه او + دنام شهر سوس
د منازی مشارکه بالفتح شد سپهید
لخون خشود بیدن کشن ماده ما خوزستان سریع است تهذب
که نه رفتنه آس امانت سرده خود
تا به اندر که هار دار است یانه و مسلط سهو و اینطاح شوش
د مخیره که تیر انگشت سهاب
بی شیمان نهاس فاخره ساده همها شوش یعنی مختف اند
در لشکر گمیں چیدن دیافت شدن کیم ککش هجاستن از که سخت دلادر
دادن هستی دیا سه راه بدان بهای شن و زد اشوف بالفتح مشکر و کردن شن
لطف و کتبه بضم همیست نزدیک
و دقتی همچو عابر مسون عده ش دمشور کم قول بیه آنام
آن ناد اشافت بردن ببری میزے دن، شیخیتکه شکو، شیخیتکه شک
قبزو و اکفل عیه ادم
+ نه، اش زمیون که ب تعالیٰ شاعش و س شوش به بالفتح خانیدن سک
د ملکه مشارکه آب کم سریب بچے
عکیله بکذ ای احمدیه - ملکه کردی و دنیا ملیمین برای ها فعل من فخر
یاده زنگی چاه میده شود

<p>ش ده شکو ط بخ و ایج، بالفتح شعال و شان دیگرے نرا وہ باشد شیخ بالگو شکو ط باطل، بگردان کاره: و ان مانندی قال هندا شتوغ هندا شیخ خانه نایره لعل است در سینه هم و دنیز شکو ط بگه تاریخ است شتوغ ہافر نیت اس یا مار شوكله کیے اشواد جمع و آغاز نمودید طوشه کی طاف بالکیت سعنه آشواد یعنی مروف کو خاک را بفت نیت شکو ط بمحکم و پسته و پریشان وقال فی القاموس ذکر چه ماست من الفہما ان بیکال لطف و ایه الکواحت آشواد بستنی است بیکان و صدر و سر فرمودیک کوه احمد و جای سه (آشتوغ) بر و... و... و... و ش ده یعنی میاس دل پخته کرباہ ماغه بیرو و سوے فتوعله میانش شویح سع گردن حیبت را و غایب نیمین آن را از جایی کسر جمع و دنیز شکو ط موصیت د مشواع، بمسه بخ و خ بگردان مشقتن و نیک بآبراه کردن و ظاهر سواک را و ندان ماید بیکار کلکون از زیر بسوی بـ دشاط، فکه است باندش ورگان و کردن و ندان و در و کردن شکم و کلد و نیک بچه و شکم من نظر و سمع فی اهل شیوه، بالفتح پادر کردی شیوه مردم را درم و درون پهلو و در بر شکم، حبیدن رک د شومن، حرکت هم بیتین بگوش پشم از بگردی از غضب و افضل ش ده شکو ط لفظ بالضم و اکسر ده آن شیوه، چلم بیمار بیم دندنه و شکو ط لفظ کچم که بخ چلم هم در و شومنه العین آنکه بخ پشم بگرد پشمیکس، اکسر بخ و بخه بخه و شیوه مکیتیه و میان قوم شیخان ش ده شیوه، افعی بخه که میان</p>	<p>ش ده شکو ط بخ و ایج، بالفتح شعال و شان دیگرے نرا وہ باشد شیخ بالگو شکو ط باطل، بگردان کاره: و ان مانندی قال هندا شتوغ هندا شیخ خانه نایره لعل است در سینه هم و دنیز شکو ط بگه تاریخ است شتوغ ہافر نیت اس یا مار شوكله کیے اشواد جمع و آغاز نمودید طوشه کی طاف بالکیت سعنه آشواد یعنی مروف کو خاک را بفت نیت شکو ط بمحکم و پسته و پریشان وقال فی القاموس ذکر چه ماست من الفہما ان بیکال لطف و ایه الکواحت آشواد بستنی است بیکان و صدر و سر فرمودیک کوه احمد و جای سه (آشتوغ) بر و... و... و... و ش ده یعنی میاس دل پخته کرباہ ماغه بیرو و سوے فتوعله میانش شویح سع گردن حیبت را و غایب نیمین آن را از جایی کسر جمع و دنیز شکو ط موصیت د مشواع، بمسه بخ و خ بگردان مشقتن و نیک بآبراه کردن و ظاهر سواک را و ندان ماید بیکار کلکون از زیر بسوی بـ دشاط، فکه است باندش ورگان و کردن و ندان و در و کردن شکم و کلد و نیک بچه و شکم من نظر و سمع فی اهل شیوه، بالفتح پادر کردی شیوه مردم را درم و درون پهلو و در بر شکم، حبیدن رک د شومن، حرکت هم بیتین بگوش پشم از بگردی از غضب و افضل ش ده شکو ط لفظ بالضم و اکسر ده آن شیوه، چلم بیمار بیم دندنه و شکو ط لفظ کچم که بخ چلم هم در و شومنه العین آنکه بخ پشم بگرد پشمیکس، اکسر بخ و بخه بخه و شیوه مکیتیه و میان قوم شیخان ش ده شیوه، افعی بخه که میان</p>
---	---

مشهد و مجدد از خانه خسرو جان بخاں را از بنای سینه صاف مشهد و شجرة شوکله. درخت خانه باشندگان	مشهد و مجدد از آواره و آدمی و خانه مشهد و کنف تیرشده که بخشیده، رستاده بپرسیده خانه باشندگان	مشهد و مشهد و سلسله شوقها - زده و مدد مشهد و شفته شوقها - زده و مدد
مشهد و شاکنه لامیل - قدران و شاقع المیزبیه بخدا پایه کرد و فیزهها و که مالیه شتر را و دشیقت الحجاجیه شکر از بخدا و شاقعه بخدا را تهرشان شاکنه زمین خارنی که کن جهود آفریش و داده شد و خر شاکنه علیه اشافنه اطمع یافت و دو دیگال هنق غمی فیلانی میین مرد با سلاح و تیزه بر و پیغمو ها و اشافت منه ترسیده زنده آزاد و مزده خود را اور ایسویه آخوند خانه باشندگان	مشهد و شاکنه لامیل - قدران و شاقع المیزبیه بخدا پایه کرد و فیزهها و که مالیه شتر را و دشیقت الحجاجیه شکر از بخدا و شاقعه بخدا را تهرشان شاکنه زمین خارنی که کن جهود آفریش و داده شد و خر شاکنه علیه اشافنه اطمع یافت و دو دیگال هنق غمی فیلانی میین مرد با سلاح و تیزه بر و پیغمو ها و اشافت منه ترسیده زنده آزاد و مزده خود را اور ایسویه آخوند خانه باشندگان	مشهد و مشهد و سلسله شوقها - زده و مدد مشهد و شفته شوقها - زده و مدد
مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی
مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی
مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی
مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی
مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی
مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی	مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی مشهد و شیوه هنر و میزبانی

<p>وزن کول دوستاره است مازنگال عَلِمْ بْنُ مَكْبُرٍ و میانی داشت در شوشکلا، بافتح جمع یا آن بخت جیشت</p> <p>قریقال لِمَا حَمَدَ الْعَقُوبَ و نیز شوکه نام اسپه نیز فوارس همچو مجولا چاری شرسی گردید و شواله شوقه عَلِيٌّ بْنُ مَكْبُرٍ داشت و دست او تو دشائی شدندی لیبا و میتوهید آمد پستان دختره و شواله لحیا البعید برآمد و خواں نشتر شتر تجزیره مشیوه که کجسته درخت بسیار خاره و آرنقی مشیوه زمین خوار ناک و آنکه درخت خاره دیا ند اشاکله، خاره برآوردن و رخت بنقال آشیوه که شجره اشواها عله اصل و کذا اشکله اشکله ای شوکه دو سخادر و خستن کے ساره ساینک غایر اور سخا نبین آیا مشیوه که عذنه قلعه است بهین ورکوه تاج شوکه لحال از این تقویگا سپه شد کشت پیش از آنکه به اگنسنده گروه و شیفر شکیو پنهانه خار دو شوال، کشید او ماه عید فطر سنت برآوردن و خوار ناک خدن دفعت و خار بر سر دیه ار نهادن و زدن نشتر برآمدن نشتر را بحال شوکه لماشکه تابعی است و مهده بنت ای خوال از شواله ای ایلهه و پهان تا مدن رفته برآمن و سیخ پر خدن چه زره دو متد آن و سخن شدن سبلت کودک دشوم ساره مرغی است و ش دل کنکله بافتح آب انگ دیانی دو شوال که نهان سخن همین مانده درین مشک و جزاں و مربکه در تداوی بکار رکیده آنرا شوکله چنجه اخوال جمع ذوالشادل بفتح داد بتعجب پسر یاقی مذاشت در توشه دان ز و شوکه دم یا نیش کروم کرد و باشد</p>	<p>شکله شواله بالشکله ساینیه ۱۰۰-۱ فاره و شواله شوکه و شوکه نرت و تیزی طروده و دینه اصله تجهیل مجولا چاری شرسی گردید و شواله شوقه عَلِيٌّ بْنُ مَكْبُرٍ داشت و دست او تو دشائی شدندی لیبا و میتوهید آمد پستان دختره و شواله لحیا البعید برآمد و خواں نشتر شتر تجزیره مشیوه که کجسته درخت بسیار خاره و آرنقی مشیوه زمین خوار ناک و آنکه درخت خاره دیا ند اشاکله، خاره برآوردن و رخت بنقال آشیوه که شجره اشواها عله اصل و کذا اشکله اشکله ای شوکه دو سخادر و خستن کے ساره ساینک غایر اور سخا نبین آیا مشیوه که عذنه قلعه است بهین ورکوه تاج شوکه لحال از این تقویگا سپه شد کشت پیش از آنکه به اگنسنده گروه و شیفر شکیو پنهانه خار دو شوال، کشید او ماه عید فطر سنت برآوردن و خوار ناک خدن دفعت و خار بر سر دیه ار نهادن و زدن نشتر برآمدن نشتر را بحال شوکه لماشکه تابعی است و مهده بنت ای خوال از شواله ای ایلهه و پهان تا مدن رفته برآمن و سیخ پر خدن چه زره دو متد آن و سخن شدن سبلت کودک دشوم ساره مرغی است و ش دل کنکله بافتح آب انگ دیانی دو شوال که نهان سخن همین مانده درین مشک و جزاں و مربکه در تداوی بکار رکیده آنرا شوکله چنجه اخوال جمع ذوالشادل بفتح داد بتعجب پسر یاقی مذاشت در توشه دان ز و شوکه دم یا نیش کروم کرد و باشد</p>
---	---

<p>نیز شہمیاءؑ نام اس پر قہال بھی کو شست تا بریان کنسند و دنواہ برشوی رسمید اور ادویہ بیر شتویہ لٹھ آں آب باشد بریانی خود مانبدن کے سے راشہاب ہکسرد خشن تشن و مورہ روے و سچے رہ از شعر اس وگو سعداں راشیتو اکہ بریان شدن و بریانی صافیں از آتش و در خش ہر جز سپید بالا و شوایہ اللطفی، گردہ نان راشیو اع، بریان شدن رشوی، کفی بریانی دیقال سے شش پر دشیب، بالفعی کو کہ بالا کو فرد ختہ، نیز شہاب مرور سا الاتباع عوی شوی و کذا لمعی -</p>	<p>شکاہم شتویہ دادا بیشان - ۱ کو شست تا بریان کنسند و دنواہ برشوی رسمید اور ادویہ بیر شتویہ لٹھ آں آب باشد بریانی خود مانبدن کے سے راشہاب ہکسرد خشن تشن و مورہ روے و سچے رہ از شعر اس وگو سعداں راشیتو اکہ بریان شدن و بریانی صافیں از آتش و در خش ہر جز سپید بالا و شوایہ اللطفی، گردہ نان راشیو اع، بریان شدن رشوی، کفی بریانی دیقال سے شش پر دشیب، بالفعی کو کہ بالا کو فرد ختہ، نیز شہاب مرور سا الاتباع عوی شوی و کذا لمعی -</p>	<p>ماحود من الشوی و هو الودال دشیب، با هم سپیدی بر سعی ای ما من فینی اسٹیب لکتب جمع و شتویہ کلینیتہ بقیہ قوم ہاک شدہ غالب آمدہ و موضعیت شہبکان بالضم و اکسر اسٹیب لکتب شواپیا جمع دشیب، بروک جرسی ای سیا، شد نو و نیو شہاب حی است از میں دشیبان، بالفتح خون و سیاد شاں غالب آمدہ و عالیہ ای ای ای ای شہبہ و آں شہاب بن عائل بن ارفع قا عین قوسی و قاطع خون از جمیع اخدا برا فیض نہ بہار الفسائی زرہ و مع دشیب، لکتب ستار بے روشن و مرد دو شین و دور نگاه دشیبا، دشیب از هر ما و نہ آں شہاب بہ داؤن حضرت حصلے ایتھے علیہ دسلم دشیبا، بالفتح شتر مادہ سبک دشیبا و دشیبا با کسر است دشیبی، کمہدی آں کہ اور اسٹک دشیبا، کصاحب اسپ سپید موسے من شہاب نہری از بہر حدیث است دشیب، خیر بیٹ و ده رخت و نام دشیبا کہ، بالضم شیرے کہ دراں رض، شوی اللحم شیتا۔ بریان کرد هر دی و مادہ بزرگ اسپ سپیدی زندو دو دشیب دے اے آب باشد کو شت دا و دشیبی الماء کرم کراب دا دشیب اسپ سبز خنک و دشیب، بالفتح خاریت دشیبا، دا دا بیشان را کو شت ویکم اشیب و ز پا دسرد دو و یاخور بیت ز تہ بیان مازند و دشیب بریان فصل اشیب بیکان ز دود ده بود دشیبان) محکم ذخیرے از عیا و خوار ایپد انمار او و اهوی القمع جیش اشیب تکر قوسی دشیبا، لفظ بیو مزدرست وقت مالیہن رسید گندم و صالح بیمار سلاح بریان کردن گر دیرو و قمما العیا دا و دشیبا، آشیبا دا و دشیبا، شمیبہ الماء کرم و الہر دشیبت ملشواہ، ز انتہی است و کذا ما آغیا، بریان آں هر دو سال بیماراں و بیماراں اور گرمی و سردی و بڑہ منہد گوئے و ما آشیا، بیمار ریعن چھا جراحت دشیبا، بر سپید سیاہی آنچت آنزا۔ دشیبی الماء کلہم ایم دو نیز اشلوو بیوی سپید و کجیتہ شہیاء لشکر گر اس بیمار لآخر بے علف گرد پنڈ سال سلی پیزے یقال دمما کا گلہو لذا اتنا، سلاح دخیرہ شہیاء اسپ کہ در ایشان را دہاک ساخت شواپی د باقی گذاشتیں یقال بیٹھی پیشانی آں موے مختلف سپیدے اشیب الخل سبوچ سبز خنک فلانہ فاغوی من عشاہ ای بقی باشد۔ و مسٹکہ شہیاء کو سال تھن آر سکشون و لشیبی الماء کلہم منیبیتہ دستور دیزہ گرفتن و نردد کہ سبزی دباراں نہ اسٹرے باشد دو لاغر دالیہ سال سوا طی قوم را ولہیکہ شہیاء اشیب با بادی سرو و د کذا ای شنون القامیں -</p>
---	---	--

شہید نظر نشہدیا سوخت اور را از خزانه
کرمی و برگردانید کرد او
دشکشید، حاضر دلیم شہمود شہید
داشته باش، پیر شدن بقال بثتب برکن جمع هو و ادبی شادت کند و
ضم آن مژده و معنی است ولقب
دگواه شهد بافتح جمع کصاحب
الراس از اشتاب اسماجت از خراسان مدفن بهم تام
داشته باش، سپید سو شدن اسپ دمحب شہمود جمع الجم اشہاد
را اشته باش، سبز خلک شدن اسپ شله مو دنامی، زنامه ای بنی صلی الله علیهم و آله و سلم و زبان و فرشتہ مسند جمع داشته باش، نماز یا نماز مغرب یا نماز
ووجله جاسے سبز مانده خشک شدن خلیفه و سلم و زبان و فرشتہ مسند جمع داشته باش، نماز یا نماز مغرب یا نماز
کشت بقال اشہاد الرزق کذا و شریا و هب باقی بیرون بوجودت اسپ فجو بدان بجهت که علایک حاضر می
هاج و بعی فی حلاله شیع احضر و آب سبز رساباچ بیرون آبیار رحموکار خوند و مردمصلی را می نویسند و که
سریع دشتاب ہو دشہمود الناقۃ شبد علیک روز حاضر می شود آن را
انوار داد آن است از خوش جو آن دس لک، فهمید عقل کذا شہادت آن
و صلاحۃ الشاہد نماز مغرب است و قدیکن ہو اه که ہے یافت
شہادت نہ درست
شہید نہ میں
اهرو اشہم بیعت زن کلار سال
باحدک قوت یا کشیده پیر غافل
شہمود دشہمود شد
مشہبیار الائمن سبیا مفعول
پن و کلار سر
شہبود ببر الیغیر شہبود مائل
نیپیزی شد ریش بثت شترو و او ببشت یا آن کر کو از جمله آن
شہبیر لکدنا، آناء گریتن گردید کسان است که شاہدی از انها هلب
شہ و بدق شہبید، بالفتح و تقدیر کرده خواهد شد در روز قیامت
دو هدایت شہبادت خبر درست و احکام
الموحدة علی المشاهدة فحری است بر اینماهے گذشتہ یا آن که قاطع دکشکه در راه خلیفه
و این لفظ رع آن اشہادی بروشین افتاده است بر شاہد، یعنی نہیں دافراً مٹھوئن گھسن یا ہمچو
روزن فضل خوانه
شہ وج شہبید که در هر شدن پر درگار خود یا آنکه مست ای و اخون مخفیت بان، همکرم
و مخدود دشتبه شدن آن
شہبید لامز - مدیر شرکار را شهادا که مرا و مجمع
شہادت، حاضر، دانیشدن و نزدی
شہ و بدق شهبید، نیز از صرف نا صد عرب بن سعید بن شهید اور دن مردو بالغ مقدم و خسر و
مردار خوار و احمد نهاد
شہ و دشہشید، بالفتح والضم نیز ایزیر حفص و داحد بن عبد الملک عیض اور دن آن و کشیدن در
شہ و دشہشید ایزیر حفص و داحد بن عبد الملک ساده خدا بقال لفہد الوجه مجموعاً
بمور فہید احضر است از آن شهادت بن شهید اویب است
جمع ۷۰ آنی است و بنی مصلطف داشتہ شہید باضشع جاسے حاضر گردیدن بقال اشہد ذکر که دشہشید

<p>بر مردم یا عام است شَهْرَةٌ مَسَاہِرَةٌ وَشَهْلَاءٌ؛ بکسر و تیز شهر بن حوشب محدث است متوفی نَفْتَنْ - آنچه که از شهادت اخلاقی این داشته باشد، آنکه اگر این دامنه از یقایل اشتبه باشد فا شهید است مشهود میر علی و روزه سے بی سناد است شَهْرَهٔ شَهْرَهٔ شَهْرَهٔ شَهْلَاءٌ؛ بکسر و تیز شهر بن عفرین پدر قبیل شش و تیز مشهود شش و تیز داشت این داشت مشهود شهادت ایز از خشم و جرب و حکم و پنایه که رانافع او بقی راسود بد و کرم کرد و از را آنها و صنادی بر شکر بکشد و فرج و داشت اشیده ایز زگس مشی و بسی بالعرض و بعد از تحلیل داشت هنریز، بعین شهیر است و او جز ایز جاره و بقی ایز ایز نام اسب تعلیب بن شهاب جدلی مشهود مضعف حواس و بجره مسدده دفت، شهیده که شهیده ایز لمح و شهلهلا و مورث فنا درگ و خسار و قطور - بالضم الحکمار اکرد آن را هوشمه می خوردش و ز دمکر شهیدیز، مذکور است و درین حصاره هم کشیده کرم گوش مشهود شهیده که بعد مرد کل ایز صاحب رخاه و دلشد دشمنهند، جنیدن و خزوک و کرد و لغت ایز ماده و مایه با میس سال تا شش یقایل شهلهلا بحالی بودن و بمقابل اشیده را ایز الجواریه والغلام و هوان بیخرا که علیهم شهلهلا مذکور است زن حامل ساینیں تلک سینیں لی ستد و آن درگ بالا برآمده درگ بر جنده بوسی بالا هو و قولم ملکان ذُو زمشکه را معمول است مسلسل ز شفیده که، باکسر پسید زبان شَاهِقَ - یعنی او سخت خشم است خن چیز پمید که کریماں مردم فراه ساریں ایوس صحابی است کانت دُوْشَاهِقَ اذ اکان پیشتد غصبه مشهود و کوتاه بالا درشت لطفه را مخفی توره اذ اخراج بهامختکال پین العقیقین لم یُبُق و لم یُذْعَل مشهود و دریش مذکور شهاده است لطفه را مخفی توره اذ اخراج بهامختکال مشهود شهیده که بالفتح و اکاد تراشون این پر کشیدن از نیام و برداشتمن آن لشماق الحمام مثل و قبیل غمینیع</p>	<p>طبیعتی صار شاهید اعلیه - شهید ایز و قرب بکمال رسید و کماه لر ایز شکر بالقرآن هر دشنهو جمع و دشمنهند - آنچه که از شهادت اخلاقی این داشته باشد، آنکه اگر این دامنه از الغتن در نیاز و شستن یا هنجار و فی الحدیث بخلمنا التشهید که ایز یقایل السوره ای لتعییات الله و برگ نام آور در ایشیم هاد، گواهی خواستن و در راه خواه کشته شدن یقایل آیان شهنهلا - خراوهه پن تن دشنهوبه کیه شهمهیان، بی هستیه خاص شهمهیان بن عفرین پدر قبیل شش و تیز مرکب القوی دور حرارت معتدل و در بالغه از دقت است تپ ربع و برص و بقی راسود بد و کرم کرد و از را آنها و صنادی بر شکر بکشد و فرج و داشت اشیده ایز زگس مشی و بسی بالعرض و بعد از تحلیل داشت هنریز، بعین شهیر است و او جز ایز جاره و بقی ایز ایز نام اسب تعلیب بن شهاب جدلی مشهود مضعف حواس و بجره مسدده دفت، شهیده که شهیده ایز لمح و شهلهلا و مورث فنا درگ و خسار و قطور - بالضم الحکمار اکرد آن را هوشمه می خوردش و ز دمکر شهیدیز، مذکور است و درین حصاره هم کشیده کرم گوش مشهود شهیده که بعد مرد کل ایز صاحب رخاه و دلشد دشمنهند، جنیدن و خزوک و کرد و لغت ایز ماده و مایه با میس سال تا شش یقایل شهلهلا بحالی بودن و بمقابل اشیده را ایز الجواریه والغلام و هوان بیخرا که علیهم شهلهلا مذکور است زن حامل ساینیں تلک سینیں لی ستد و آن درگ بالا برآمده درگ بر جنده بوسی بالا هو و قولم ملکان ذُو زمشکه را معمول است مسلسل ز شفیده که، باکسر پسید زبان شَاهِقَ - یعنی او سخت خشم است خن چیز پمید که کریماں مردم فراه ساریں ایوس صحابی است کانت دُوْشَاهِقَ اذ اکان پیشتد غصبه مشهود و کوتاه بالا درشت لطفه را مخفی توره اذ اخراج بهامختکال پین العقیقین لم یُبُق و لم یُذْعَل مشهود و دریش مذکور شهاده است لطفه را مخفی توره اذ اخراج بهامختکال مشهود شهیده که بالفتح و اکاد تراشون این پر کشیدن از نیام و برداشتمن آن لشماق الحمام مثل و قبیل غمینیع</p>
--	---